

رابطه قدرت نرم و صعود مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی چین فاطمه سلیمانی پورلک^۱

چکیده:

پکن بر بهبود تصویر جهانی خود با اتکاء به «قدرت نرم» برای متقاعدسازی جهان به «صعود» چین متمرکز شده است. سوال نوشتار آن است که چه رابطه‌ای میان «صعود مسالمت‌آمیز» و «قدرت نرم» چین در سیاست خارجی وجود دارد؟ پاسخ فرضی آن است که نسبت میان این دو مبتنی بر قوام‌بخشی متقابل می‌باشد. پکن برای امنیتی‌زدایی از چهره چین و مقابله با «چین هراسی» که بر صعود مسالمت‌آمیز آن سایه افکنده، به جاذبه‌های قدرت نرم نیاز دارد تا تصویرسازی مطلوب از مسیر صعودش را به ثمر بنشاند. از سویی، صعود مسالمت‌آمیز چین نیز به تقویت بیشتر قدرت نرم آن یاری می‌رساند. این نوشتار از روش کیفی برای ارزیابی سیاست‌های نرم‌افزاری چین و نسبت‌سنجی میان صعود مسالمت‌آمیز و قدرت نرم آن در سیاست خارجی بهره برده است. طی تجزیه و تحلیل داده‌ها این نتیجه حاصل شد که بین منابع و ابزارهای قدرت نرم چین با صعود مسالمت‌آمیز آن رابطه‌ای دوسویه وجود دارد. از این رو، با توجه به اینکه مهمترین منبع و ابزار قدرت چین جنبه اقتصادی دارد، قدرت نرم آن نیز در اقتصاد متعین می‌گردد و «خصلت چینی» می‌یابد.

واژگان کلیدی: چین، قدرت نرم، اقتصاد، سیاست خارجی، صعود مسالمت‌آمیز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - گروه علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

مقدمه:

قدرت نرم عمدتاً مورد توجه دو دسته از کشورها قرار می‌گیرد. دسته اول کشورهایی که ایده‌ها و انگاره‌های خود را جهان‌شمول انگاشته و به دنبال گسترش آن در سطح جهان هستند. دسته دوم کشورهایی که آماج حمله‌های روانی بوده و تصویری تهدیدآمیز و امنیتی از آنها ترسیم شده که با اهداف و منافعشان در تعارض است. مروری بر ادبیات ناظر بر سیاست خارجی پکن نشان می‌دهد که چین در هر دو دسته این کشورها جای می‌گیرد، کشوری که هم داعیه پنهان و خزنده «قدرت‌شدگی جهانی» را در سر می‌پروراند و هم در معرض امواج «چین‌هراسانه» قرار دارد. در شرایط مبتنی بر ادراک تهدید بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از خیزش چین، مجال چندانی برای قدرت‌گیری آن بر پایه‌های اقتصادی باقی نمی‌ماند. در نتیجه، چینی‌ها در پی آن برآمده‌اند تا با ارتقای وجهه بین‌المللی‌شان به منظور اصلاح پدیده «چین‌ستیزی»، به تثبیت موقعیت خود به مثابه قدرت جهانی بپردازند. آنها برای خنثی‌سازی موج «چین‌هراسی» ناشی از خیزش ناگهانی اقتصادی و رفع نگرانی‌ها سعی کرده‌اند با بهره‌گیری از «قدرت نرم» تصویری صلح‌آمیز و همکاری‌طلب از کشور خود به جهانیان ارائه کنند.

مطابق تعریف معمول غربی از قدرت نرم، منابع فرهنگی و سیاسی با قابلیت گسترده‌تری فراوان عمده‌ترین خاستگاه‌های قدرت نرم کشورها به شمار می‌آیند. چین در نگاه اول از این حیث کشوری غنی به نظر می‌رسد، تاریخ دیرینه باستانی به همراه فرهنگ قدیمی و ریشه‌دار مهم‌ترین منابع قدرت نرم آن محسوب می‌شوند. با این وجود، اندیشمندان درباره قابلیت گسترده‌تری آموزه‌ها و مضامین فرهنگی و سیاسی این کشور متفق‌القول نیستند و بسیاری بر مبنای اقتصادی به عنوان رکن اصلی قدرت نرم چین و موجه‌سازی صعود مسالمت‌آمیز آن تأکید می‌ورزند.

بیشتر نویسندگانی که به قدرت نرم چین پرداخته‌اند، ضمن مغفول نهادن ارتباط آن با دگرترین صعود مسالمت‌آمیز، از دو منظر سیاسی و اقتصادی بر موضوع متمرکز شده و به نتایج متفاوتی رسیده‌اند.

برخی منابع با محدودسازی قدرت نرم به ارزش‌های سیاسی جهان‌شمول و فقدان چنین ارزش‌هایی در سپهر سیاسی چین، قدرت نرم این کشور را ناکارآمد و فاقد اثربخشی لازم می‌دانند. نویسندگانی مانند بارما نزنین و الی راتنر در مقاله‌ای با عنوان «چالش غیرلیبرالی چین» (۲۰۰۶) بر این باورند که پکن به دلیل نابرخورداری از پشتوانه سیاسی لیبرالیستی و دموکراتیک، در فرایند تصویرسازی مثبت بین‌المللی از خود موفق نبوده است. در همین چارچوب، رامو در

مقاله‌ای با عنوان «دیپلماسی چینی در عصر چندرسانه‌ای: دیپلماسی عمومی و دیپلماسی مدنی» (۲۰۰۶) رسانه‌های چینی را فاقد برد اثرگذاری بین‌المللی می‌داند و دلیل آن را عمدتاً در دولتی، حاکمیتی و غیرلیبرال بودن آنها جستجو می‌کند. این گروه از نویسندگان بر این باورند که چین فاقد یک استراتژی مشخص و کارآمد نرم‌افزاری در سیاست خارجی خود می‌باشد، چراکه از زمینه‌ها و بسترهای ایده‌ای نرم‌افزارگرایی اساساً برخوردار نیست.

دسته‌ای دیگر از نویسندگان با برجسته‌سازی منابع و ابزارهای اقتصادی در ترکیب قدرت چین، نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی این کشور را اساساً و صرفاً در وجوه اقتصادی آن جستجو کرده و حتی منابع و ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی آن را در گرو توانمندی اقتصادی چینی مورد بازخوانش قرار می‌دهند. برخلاف گروه پیش‌گفته، این دسته از نویسندگان، چین را در دستیابی به اهداف نرم‌افزارگرایانه سیاست خارجی خود موفق و کارآمد می‌پندارند. مری پانگستو در مقاله‌ای با عنوان «ظهور اقتصادی چین و آسه‌آن» (۲۰۰۴) معتقد است که سیاست خارجی چین بر محور توسعه اقتصادی و ابتکار عمل‌های اقتصادی آن به‌ویژه پس از بحران مالی ۱۹۹۷ نوعی تصویر مثبت و ناجی از این کشور در منطقه ترسیم کرده است. در واقع، توانمندی و چابکی اقتصادی چین، دستاوردهای محسوسی برای آن در حوزه سیاست خارجی نرم‌افزاری داشته است. همچنین، گلسر بونی و ملیسا مورفی در اثری با نام «قدرت نرم با خصائل چینی: مناظره جاری» (۲۰۰۹) رمز موفقیت سیاست خارجی چین را در بهره‌گیری آن از قدرت اقتصادی و طراحی برنامه‌های دقیق اقتصادی برای اشاعه نفوذ خود در جهان دانسته‌اند. آنها معتقدند که چین از رهگذر قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی تبدیل شده و این به معنای ارتقای چهره و موقعیت بین‌المللی این کشور است که دستاورد مهمی در حوزه قدرت نرم به شمار می‌آید.

مجموع منابع فوق، عمدتاً به مطالعه قدرت نرم چین و کاربرد آن در سیاست خارجی پکن از منظر سیاسی و یا اقتصادی پرداخته‌اند و جز اشاره‌ای کوتاه به دکتترین صعود مسالمت‌آمیز، رابطه ضروری میان این دو مقوله را مستقلاً به بحث نگذارده‌اند. این نکته‌ایست که دغدغه اصلی نوشتار حاضر را تشکیل می‌دهد. از این‌رو، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که چه رابطه‌ای میان صعود مسالمت‌آمیز و قدرت نرم در سیاست خارجی چین وجود دارد؟ پاسخ فرضی که در این راستا به آزمون گذارده می‌شود آن است که رابطه میان قدرت نرم و صعود مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی چین مبتنی بر قوام‌بخشی متقابل است. از یک‌سو، چین برای نیل به قدرت اقتصادی و پیشبرد برنامه‌های توسعه‌گرایانه خود به کارکرد قدرت نرم در جهت اصلاح رویکرد

«چین‌هراسی» و متقاعدسازی جامعه‌بین‌المللی به صعود مسالمت‌آمیز نیاز دارد و از سویی دیگر، نهادینه‌سازی صعود مسالمت‌آمیز به تقویت قدرت نرم چین یاری می‌رساند. بنابراین، در این نوشتار هدف اصلی آن است که قدرت نرم چین در ابعاد مختلف آن اعم از ماهیت، منابع، ابزارها و کاربردها در سیاست خارجی بررسی شده تا از این طریق رابطه میان قدرت نرم و صعود مسالمت‌آمیز و تأثیرات هر یک بر دیگری مورد ارزیابی قرار گیرد. در نیل به این هدف، از روش کیفی برای ارزیابی سیاست‌های نرم‌افزاری چین و نسبت‌سنجی میان صعود مسالمت‌آمیز و قدرت نرم این کشور در حوزه سیاست خارجی استفاده می‌شود.

۱. قدرت نرم در ساحت مفهومی و نظری

بیشتر اندیشمندان و نظریه‌پردازان، قدرت را به دو نوع سخت و نرم تقسیم می‌کنند که هدفی جز تأثیرگذاری بر دیگران ندارند. درحالی که قدرت سخت به توانمندی نظامی و اقتصادی اطلاق می‌شود، درباره قدرت نرم تعاریف مختلفی وجود دارد مانند توانایی جذب و اقناع؛ توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران؛ توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه؛ توانایی تعیین اولویت‌ها به گونه‌ای که مشروع به نظر برسد؛ تغییر قدرت از شکل آمرانه به متقاعدکننده و توانایی تأثیر بر دیگران به نحوی که خواسته شما به خواسته آنها تبدیل شود. از دیدگاه نای، عوامل تمایزبخش بین دو گونه قدرت طیفی از قدرت فرماندهی تا قدرت اقناع‌کنندگی را در برمی‌گیرد. قدرت فرماندهی عبارت از توانایی تغییر آنچه دیگران انجام می‌دهند، در حالی که قدرت اقناع‌کنندگی توانایی تغییر آن چیز است که دیگران می‌خواهند. بنابراین، قدرت سخت معمولاً با فرماندهی مرتبط است، در حالی که قدرت نرم نوعاً با توان اقناع‌کنندگی مشخص می‌گردد. (Nye, 2004: 7) دو مکتب فکری درباره منابع قدرت نرم وجود دارد. از یک طرف، نای آن را «توانایی گرفتن آنچه می‌خواهید از طریق جذب کردن و نه از طریق اجبار یا پاداش» تعریف می‌کند و از این‌رو، منابع قدرت نرم عبارتند از «جاذبه‌های فرهنگ یک کشور، ارزش‌ها و ایده‌های سیاسی، و سیاست‌های داخلی و خارجی» (Nye, 2004: 1). از طرف دیگر، جاشوا کورلانزیک اقتصاد را با قدرت نرم درمی‌آمیزد و این دو را تحت عنوان قدرت نرم ترکیب می‌کند. (Kurlanyzick, 2007: 1) بر این اساس، قدرت نرم نه صرفاً از منابع فرهنگی و سیاسی بلکه از منابع اقتصادی نیز نشأت می‌گیرد.

از مجموع دیدگاه‌ها چنین برمی‌آید که قدرت نرم محصول تصویرسازی مثبت و موجه؛ نفوذ در افکار عمومی؛ تأثیرگذاری غیرمستقیم رضایت‌آمیز بر دیگران؛ تابع‌سازی اراده دیگران

از اراده خویش و درنهایت، اعتبارسازی بین‌المللی است. اعتبار و حسن‌شهرت یک کشور ویژگی اقناع‌کننده‌ای است که رفتار آن را در آینده پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد (Mercer, 2005: 77). واقع‌گرایان بر توانایی اعتبارسازی در منازعات و مواجهه‌های بین‌المللی متمرکزند و نهادگرایان نفولیب‌رال اعتبار یک دولت را براساس هنجارهای ناظر بر همکاری بین‌المللی ارزیابی می‌کنند (Keohane, 1984: 116). فرضیه نای آن است که تصویرسازی ملی هم به قدرت سخت یک کشور و هم به قدرت نرم آن متکی است (Nye, 2002: 545). بدین ترتیب، به‌کارگیری قدرت نرم نتایجی همانند رضایتمندی، اعتقاد، اعتبار و تمکین به همراه دارد.

۲. مناظره برسر «ظهور چین»

رشد سریع چین طی دهه‌های گذشته مناظره‌های در حوزه‌های نظامی، اقتصادی، ایدئولوژیک و شدت تقاضای انرژی در میان ناظران برانگیخته است. از این منظر، چین برای ادامه رشد اقتصادی و صنعتی به بهبود روابط با کشورهای دارای منابع انرژی روی آورده که از یک‌سو نشانه‌ای امیدوارکننده و از سوی دیگر، زمینه‌ساز جنگ انرژی با سایر کشورهای صنعتی به‌ویژه آمریکا قلمداد می‌گردد. همان‌گونه که مؤسسه نظرسنجی پیو منتشر ساخته، «در تعدادی از کشورها این باور وجود دارد که رشد اقتصادی چین تهدیدی در حال ظهور است» (Pew Global Attitudes Project, 2014: 41). در یک نظرسنجی در سال ۲۰۰۵، «۳۱٪ مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند که چین به‌زودی بر جهان مسلط خواهد شد و ۵۴٪ بر این باور بودند که ظهور چین به‌عنوان یک ابرقدرت تهدیدی برای صلح جهانی محسوب می‌گردد» (Ipsos-Reid, 2005: 41). در حوزه اقتصادی این باورِ توأم با نگرانی وجود دارد که چین به‌دلیل ناموازنه تجاری با سایر کشورها و بهره‌گیری از رویه‌های تجاری نابرابر مانند حمایت‌گری، نفع‌برنده اصلی است (Paradise, 2009: 656). بنابراین، «سرعت توسعه صنعتی و گسترش تجارت چین متوازن با تاریخ اقتصاد معاصر نیست. درحالی‌که این موضوع به افزایش سطح درآمدها و استانداردهای زندگی در چین منجر می‌گردد، اما چالش‌هایی را برای سایر کشورها به همراه دارد» (Iritani, 2002). برخی نیز بر این باورند که چالش اقتصادی چین هم‌زمان تهدید نظامی را افزایش می‌دهد. «یک چین قوی‌تر، غنی‌تر و بزرگ‌تر زرادخانه‌های هسته‌ای و موشکی خود را توسعه خواهد داد ... اگر چین همچنان نرخ رشد اقتصادی خود را پیش ببرد، انتظار می‌رود که رشد توانمندی‌های هسته‌ای آن نیز افزایش یابد» (Roy, 2003: 130).

در بعد نظامی، افزایش هزینه‌های چین طی سالیان گذشته از دید بسیاری از کشورها

هشداردهنده است، چراکه معتقدند نوسازی نظامی چین متضمن نیت تهاجمی خواهد بود. «نوسازی نظامی چین می‌تواند در کوتاه‌مدت به پیروزی در منازعه با تایوان بینجامد و در بلندمدت به‌عنوان نیروی ضددسترسی امریکا (O'Rourke, 2007) و معطوف به «کسب موقعیت هژمونیک در نظام بین‌الملل» (Roy, 1997: 771) به‌کار رود. درمقابل، دیدگاه میانه‌روتری نیز وجود دارد که نوسازی نظامی را ضرورتی برای رهبری سیاسی چین می‌پندارد تا به پشتوانه ارتش به حفظ موقعیت سیاسی خود پشتگرم باشد.

در حوزه ایدئولوژیک، «اجماع پکن» به‌منزله جایگزینی برای «اجماع واشنگتن»، یک مدل توسعه چینی است که نشان می‌دهد آزادسازی اقتصادی می‌تواند بدون آزادسازی سیاسی نیز موفق گردد. این مدل برای دولت‌های اقتدارگرا بسیار جذاب و تأثیرگذار است. به‌علاوه، چین انواع کمک‌ها و معاضدت‌ها را بدون تقاضای هیچ‌گونه تغییر یا اصلاحی در ساختار سیاسی کشور-های کمک‌گیرنده ارائه می‌کند و این درست عکس رویه کشورهای غربی است (Al-Rodhan, 2007: 41-66). پکن به‌عنوان یک «دولت اصلاح‌گرای سوسالیست چینی» خود را از رهیافت «شوک‌درمانی» غربی متمایز می‌سازد و رشد اقتصادی را در عین حفظ نهادهای سیاسی تداوم می‌بخشد (Barma, 2015: 57).

باوجوداین، پاسخ به این سؤال که آیا چین تهدیدی برای امنیت و اقتصاد جهانی است، به مکتب فکری اندیشمندان یا تمایلات سیاستمداران بستگی دارد. نئورالیست‌ها چین را تهدید و نئولیبرالیست‌ها آن را رقیب می‌پندارند. بسیاری از اندیشمندان بر مبنای تحلیل الگوی رفتار بین‌المللی چین، ارزیابی خود را بر احتمال ظهور آن به‌عنوان «هژمون طرفدار وضع موجود» (status-quo hegemon) متمرکز ساخته‌اند. آنها بعد از مطالعه مشارکت چندجانبه چین در سازمان-های بین‌المللی و بازسازمان‌دهی مدل‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به این باور رسیده‌اند که چین به‌دنبال تجدیدنظر در وضع موجود نیست. این اندیشمندان بر پایه تجزیه و تحلیل توانمندی‌های چین در حوزه‌های اقتصادی و نظامی، این کشور را تهدیدی برای نظم بین‌المللی تلقی نمی‌کنند (Al-Rodhan, 2007: 41-66). نئورالیست‌های تدافعی معتقدند که چین همانند قدرت-های بزرگ پیشین تجدیدنظرطلب است و هیچ استثنایی در این زمینه نمی‌توان برای این کشور قائل شد، زیرا تا زمانی که نظام بین‌الملل آنارشیک است، هدف نهایی هر دولت حفظ امنیت خود است. از این منظر، تلاش دولت‌ها صرف آن می‌گردد که برای تأمین امنیت خود به‌دنبال حفظ موازنه قوای موجود باشند و برای مقابله با تهدیدهای خارجی به تشکیل اتحادها

دست بزنند (Waltz, 2000: 60-78). در نتیجه، سیاست خارجی کشورها به سمت منفعت-محوری و حزم‌اندیشی امنیت‌جویانه در برابر یکدیگر سوق می‌یابد.

در مقابل، نئورئالیست‌های تهاجمی به قدرت‌های طرفدار وضع موجود در نظام بین‌الملل باور ندارند. آنها معتقدند دولت‌ها بیش از آنکه دست به توافق‌های همکاری‌آمیز بزنند، به اتخاذ اقداماتی روی می‌آورند که سهم آنها را از قدرت درمقایسه با سایرین به حداکثر برساند و این افزایش قدرت به ضرر دولت‌های رقیب است. به تعبیر جان مرشایمر «هدف نهایی هر دولت هژمون شدن در نظام بین‌الملل است» (Mearsheimer, 2001: 21) که از دیدگاه وی ممکن به نظر نمی‌رسد. طبق پیش‌بینی مرشایمر «خطرناک‌ترین سناریوی قرن ۲۱ آن است که چین در آسیای شمال شرقی به قدرت هژمون تبدیل شود. البته چشم‌انداز چین به‌عنوان یک هژمون بالقوه به تداوم سرعت نوسازی اقتصادی آن بستگی دارد. در این صورت، چین از قدرت و ثروت خود برای ساخت ماشین نظامی توانمند استفاده خواهد کرد و به دلایل استراتژیک به دنبال هژمونی منطقه‌ای خواهد بود، همان‌گونه که ایالات متحده در نیمکره غربی در قرن نوزدهم هژمونی منطقه‌ای را دنبال کرد (Mearsheimer, 2001: 401).

طرفداران «تئوری تهدید چین» در مناظره پیش‌گفته، صعود مسالمت‌آمیز چین را نامطلوب و چین ابرقدرت را تهدیدی برای نظام بین‌الملل موجود می‌بندارند. جهان غرب به ظهور چین با نگرانی و بی‌اطمینانی می‌نگرد، چراکه معتقدند نوسازی نظامی، رشد اقتصادی سریع و افزایش شدت تقاضای انرژی حکایت از «تهدید چین» و جاه‌طلبی‌های هژمونیک آن دارد (Bernstein, 1997: 19). اندیشمندان از تئوری‌های مختلف برای تصدیق پیش‌بینی‌های خود بهره برده‌اند. رابرت کاگان بر اساس شواهد تجربی اظهار می‌دارد که «تاریخ قدرت‌های نوظهور و «مدیریت» قدرت‌های مستقر جایی برای اطمینان و آرامش خاطر باقی نمی‌گذارد. به‌ندرت قدرت‌های نوظهور بدون تحریک یا راه‌اندازی یک جنگ بزرگ که به تغییر نظام بین‌الملل انجامیده و واقعیات جدید قدرت را بازتاب داده، ظهور کرده‌اند». کاگان از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید که چین «همانند همه قدرت‌های نوظهور گذشته، از جمله ایالات متحده، قصد دارد تا نظام بین‌الملل را متناسب با هدف خود تغییر دهد» (Kagan, 2005).

کنت والتز پیش‌بینی کرده که «چین حتی بدون تلاش سخت به‌عنوان یک قدرت بزرگ ظهور خواهد کرد مادامی که از نظر سیاسی منسجم و توانمند باقی بماند» (Waltz, 2000: 32). بسیاری از اندیشمندان و سیاست‌گذاران با ردّ صعود مسالمت‌آمیز، استراتژی‌هایی برای «مهار»

چین پیشنهاد می‌کند (Krauthammer, 1995: 72). بدین ترتیب، چین در آینده قابل پیش‌بینی تهدید امنیتی بزرگی خواهد بود و از این رو، سیاست همگرایی چین در نظام سیاسی و اقتصادی بین‌الملل بی‌فایده و خطرناک است، چراکه این کشور تجدیدنظرطلب بوده و به دنبال کسب موقعیت هژمونیک منطقه‌ایست (Christensen, 2001: 5).

۳. گفتمان چینی قدرت نرم

۳.۱. قدرت نرم با خصائل چینی

به تعبیر کارشناسان، بحران مالی شرق آسیا در ۱۹۹۷ همان «لحظه ظهور قدرت نرم چین» است (Glosny, 2006: 28). در این برهه پکن نقصان خود در بهره‌گیری از قدرت نرم را احساس کرد و اتخاذ رویکرد غیرمواجهه‌جویانه نسبت به حل مشکلات با سایر کشورها را در دستور کار قرار داد تا با اثبات وجهه خود، به‌عنوان رهبر جهان در حال توسعه شناخته شود (Kurlantzick, 2007: 13). امضای موافقتنامه قانون رفتاری درباره اختلافات مرزی در دریای چین جنوبی در سال ۲۰۰۲ و موافقتنامه تأسیس منطقه آزاد تجاری چین-آسه‌آن نمونه‌هایی از ممارست نرم-افزاری پکن در منطقه محسوب می‌گردند (Glaser, 2009: 11). برخی، این قبیل اقدامات چین را رقابت با مفهوم امریکایی قدرت نرم می‌دانند و حتی به «ظهور قدرت نرم چین و افول قدرت نرم امریکا» اشاره می‌کنند (Nye, 2005).

در گفتمان چینی «قدرت نرم به معنای هر چیزی خارج از قلمرو نظامی و امنیتی است و شامل اهرم‌های اقتصادی و دیپلماتیک همانند کمک، سرمایه‌گذاری و مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی می‌شود (Kurlantzick, 2006: 1). بنابراین، سیاست پیشینه‌سازی قدرت نرم چین از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که هم «قدرت تهاجمی افسون‌گر» و هم «مقابله‌گری در قبال تئوری تهدید چین» محسوب می‌شود. رهبران پکن بر آن نیستند که با اشاعه «ارزش‌های سوسیالیستی به‌عنوان بدیلی برای ارزش‌های غربی» آغازکننده نزاع با غرب باشند، بلکه آنها به دنبال تعیین‌بخشی به آینده‌ای هستند که در آن چین قدرتمندتر شده و نقش پررنگ‌تری در سطح جهانی داشته باشد. چین می‌خواهد از طریق گسترش روابط اقتصادی خارجی با دستمایه پیشبرد و معرفی فرهنگ چینی تصویری نرم‌تر از خود ارائه نماید (Glaser, 2009: 10).

۳.۲. اهداف قدرت نرم چین

۳.۲.۱. موقعیت‌یابی به‌عنوان قدرت بزرگ

محافل استراتژیک چین معتقدند که موقعیت دولت‌ها به توانایی آنها در بهره‌برداری از قدرت

نرم به همراه قدرت سخت بستگی دارد تا «جایگاه ممتاز خود در رقابت بین‌المللی را حفظ کنند» (Mingjiang, 2008: 299). براین اساس، نمی‌توان قدرت نرم را از صعود چین جدا کرد، چراکه «اگر قدرت بزرگی قادر به ارائه ایده‌ها و ارزش‌های جهان‌شمول برای جامعه بین‌المللی نباشد، موقعیت آن به‌عنوان یک قدرت بزرگ مورد شناسایی سایرین قرار نمی‌گیرد و حتی نمی‌تواند روند پایدار توسعه را حفظ کند». اگر چین تمایل دارد که به موقعیت قدرت بزرگ صعود کرده و از سوی جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شود، باید ارزش‌های جذاب به جهانیان ارائه کند. در کنار این گروه که به کاربست قدرت نرم در جامعه بین‌المللی برای شناسایی موقعیت چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ می‌اندیشند، گروه دیگری معتقدند که قدرت نرم باید در گام اول، محیط داخلی مطلوب و مساعد ایجاد کند تا صعود صلح‌آمیز از طریق «جامعه هماهنگ» حاصل شود. به بیان دیگر، چین باید اول به چالش‌های داخلی خود برای دستیابی به ثبات از طریق «توجه بیشتر به فرهنگ، انسجام و همگرایی ملی، اخلاقیات و نهادها» بپردازد (Mingjiang, 2008: 299).

۳.۲.۲. تصویرسازی ملی در سطح بین‌المللی

سیاست داخلی و خارجی چین تأثیرات فزاینده‌ای بر نگاه «از بیرون به درون» این کشور دارد و «امروزه بزرگ‌ترین تهدید استراتژیک چین تصویر ملی آن است». از یک سو، در سیاست داخلی، قرارداد اجتماعی ناظر بر روابط دولت-جامعه، پیشبرد توسعه اقتصادی را به مهمترین منبع مشروعیت سیاسی و ایدئولوژی حزب کمونیست تبدیل کرده است. حزب حاکم به شدت نگران بروز بی‌ثباتی در مناسبات دولت و جامعه است و پیشبرد توسعه اقتصادی را ضامن تداوم مشروعیت و ثبات سیاسی می‌داند. از سویی دیگر، در سیاست خارجی، نوع تصور جهانی از چین چشم‌انداز توسعه و صعود این کشور در آینده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین شرایطی اهمیت نقش قدرت نرم در مدیریت برداشت‌ها و سوءبرداشت‌های خارجی درباره قدرت‌یابی چین نمود می‌یابد. بدین ترتیب، هدف وزارت خارجه چین از کاربست قدرت نرم «جلب حمایت افکار عمومی خارجی و هدایت افکار عمومی داخلی است» (Ramo, 2006: 9).

این دیدگاه بیان‌گر اهمیت تصویر ملی چین برای منافع این کشور در داخل و خارج است. رهبران چین به‌منظور پیشبرد روند صعود مسالمت‌آمیز و نقش‌آفرینی اساسی‌تر در سیاست و اقتصاد جهانی و اصلاح قضاوت نادرست، به تصویرسازی و منطبق‌سازی آن با واقعیت نیاز دارند: چین به‌عنوان یک کشور قابل‌اعتماد، همکاری‌جو، صلح‌طلب، و درحال توسعه؛ یک

«جامعه هماهنگ» در داخل، سهیم در «جهان هماهنگ» و مسالمت‌آمیز و به‌عنوان یک بازیگر مسئول در امور بین‌الملل. این تصویر از طریق نمونه‌هایی مانند نقش چین به‌عنوان یک میانجی خیرخواه و قدرت جهانی مسئول در گفتگوهای شش‌جانبه در کره شمالی و «دیپلماسی افسونگر»^۱ در آسیای جنوب‌شرقی روشن می‌شود (D'Hooghe, 2007: 3). بنابراین، نرم‌افزارگرایی از طریق تصویرسازی ضمن مشروعیت‌بخشی به حزب حاکم، صعود چین را نیز برای منطقه و جهان مقبول می‌سازد.

براین اساس، مهمترین وجه قدرت چین را باید در توانمندی‌های اقتصادی آن جستجو کرد. به‌علاوه، قرارداد اجتماعی ناظر بر روابط دولت-جامعه، پیشبرد توسعه اقتصادی را به مهمترین منبع مشروعیت سیاسی و ایدئولوژی حزب کمونیست تبدیل کرده است. حزب حاکم به‌شدت نگران بروز بی‌ثباتی در مناسبات دولت و جامعه است و پیشبرد توسعه اقتصادی را ضامن تداوم مشروعیت و ثبات سیاسی می‌داند.

۳.۲.۳. ابطال «تئوری تهدید چین»

هدف اولیه قدرت نرم پکن، خنثی‌سازی ادراک «تهدید چین» و اقناع جامعه بین‌المللی به پذیرش صعود مسالمت‌آمیز است. چین که برای نیل به این هدف باید به ادراک جهان به نفع چین در «دوره مهم فرصت استراتژیک» شکل دهد، تلاش می‌کند تا «چهار محیط را تضمین نماید: محیط بین‌المللی صلح‌آمیز و باثبات؛ محیط همسایگی دوستانه؛ محیط همکاری‌آمیز مبتنی بر برابری و منافع متقابل؛ و محیط رسانه‌ای دوستانه». تمرکز قدرت نرم در خارج، فضای همسایگی مسالمت‌آمیزی فراهم می‌سازد که از تصاعدیابی تنش‌ها جلوگیری به عمل می‌آورد. سیاستگذاران چینی به این واقعیت واقفند که اگر سایر کشورها به‌واسطه صعود چین احساس تهدید کنند، برای جلوگیری از قدرت‌یابی آن به موازنه‌سازی روی خواهند آورد (Mingjiang, 2008: 299-300).

۳.۲.۴. هم‌آوردی در مسابقه قدرت نرم

استراتژیست‌های چینی تصدیق می‌کنند که «رقابت میان دولت-ملت‌ها در ظاهر رقابت قدرت سخت است، اما در پس‌آن، رقابت بین نهادها، تمدن‌ها، و استراتژی‌هاست که همگی اساساً بعد نرم‌افزاری دارند». در بازار «ادراک‌سازی خیر عمومی»^۲ که هر کشوری به‌دنبال

¹ Charm Diplomacy

² goodwill perception

بازاریابی برای ارتقای تصویر و چهره خود است، چین نگران ضعف فرهنگی خویش در برابر قدرت فرهنگ بین‌المللی غرب است، چراکه «رقابت قدرت فرهنگی هسته اصلی رقابت قدرت نرم است» (Mingjiang, 2008: 303). نفوذ ایدئولوژی سیاسی لیبرال در جامعه چین، نخبگان سیاسی این کشور را می‌هراساند، چرا که این ایدئولوژی می‌تواند از حکومت مشروعیت‌زدایی به عمل آورد و شکل‌گیری «جامعه هماهنگ» چینی را با مانع مواجه سازد. برای مقابله، «چین باید دیوار دفاعی‌اش را بلندتر بسازد». از این‌رو، پکن پخش فیلم‌های خارجی را محدود ساخته، به شرکت‌های چینی تولیدکننده محصولات فرهنگی سوبسید پرداخت کرده، و تلویزیون چین را در نمایش برنامه‌های سرگرم‌کننده غربی محدود کرده است» (Nye, 2012).

۴. منبع‌شناسی قدرت نرم چین

۱.۴. منابع فرهنگی

چینی‌ها به دلیل برخورداری از سابقه تاریخی و تمدنی، خود را دارای ظرفیت‌های فرهنگی برای قدرت‌سازی نرم‌افزاری می‌دانند. تمدن چینی به‌عنوان مبنای اصلی قدرت نرم، می‌تواند الهام‌بخش یک هویت جدید بر بنیان ارزش‌های آسیایی باشد. گذشته فرهنگی حامل ارزش‌های معناداری برای تکوین هویتی نوین است تا به‌منزله یک روایت برای انگیزتگی مردم مورد استفاده قرار گیرد (Yeros, 1999: 1-14). تمدن چینی که سابقه چندهزارساله دارد، در بین کشورهای همسایه مشترک بوده و در بستر آن تعاملات دیرینه‌ای شکل گرفته که حامل منافع متقابل برای تمامی همسایگان است. بنابراین، تاریخ چین و صورتبندی تمدنی آن واقعیات تغییر-ناپذیر فرهنگ چینی محسوب می‌شوند که می‌تواند به خلق «تصویری» از هویت و ارزش‌های آسیایی بینجامد (Nam, 2008: 469-470).

۲.۴. منابع سیاسی

۱.۲.۴. ارزش‌های سیاسی

تمدن چینی علاوه بر ارزش‌های فرهنگی، حامل ارزش‌های سیاسی نیز می‌باشد که چین را قادر می‌سازد تا یک هویت سیاسی جدید آسیایی خلق کند. کنفوسیوس‌سیسم به‌عنوان عنصر اصلی تمدن چین چشم‌انداز متفاوتی از ارزش‌ها و افق چینی ارائه می‌نماید که حامل انگاره‌های معنایی گسترده (در آسیای شرقی) است، درست همانند حقوق بشر یا دموکراسی در فرهنگ غربی. بسیاری حتی ریشه معجزه اقتصادی شرق آسیا را در کنفوسیوس‌سیسم جستجو می‌کنند. از زمان جیانگ‌زمین، تلاش‌های فراوانی برای طرح کنفوسیوس‌سیسم به‌عنوان ایدئولوژی

جایگزین سوسیالیسم صورت گرفت. «از نسخه کنفوسیوسی دموکراسی^۱ عناصری استخراج شد و در مفاهیم جدیدی مانند «بنیان‌انگاری مردم»، «نزدیکی به مردم»، «جامعه هماهنگ» و «غرور و افتخار سوسیالیستی» صورت‌بندی شد. ایده‌های دیپلماتیک چین نیز متضمن باورهای کنفوسیوسی می‌باشند، «اصول دیپلماتیکی مانند «زندگی مسالمت‌آمیز با همسایگان، اعطای ترقی و شکوفایی به آنها و امنیت‌سازی برای آنها» و یک «جهان هماهنگ» همگی برگرفته از کنفوسیوسیسم هستند». چین به‌دنبال تأسیس دوباره کنفوسیوسیسم به‌عنوان جلوه سیاسی تمدن و افق چینی در سطح سیستمی است. (Nam, 2008: 470-471)

۲.۲.۴. سیاست خارجی

نای بر این باور است که سیاست خارجی چنان‌چه اخلاقی و مشروع تلقی شود، می‌تواند در ارتقای قدرت نرم یک کشور سهیم گردد (Nye, 2006: 255-270). درحالی‌که سیاست خارجی مائوتسه‌دونگ تصویری از چین به‌منزله یک دولت تهدیدگر ایدئولوژیک ترسیم کرد و سابقه نظامی‌گری پکن در حل‌وفصل مسائل استراتژیک خود عامل این تصویرگری بود (Gill, 2006: 21). اما بحران مالی ۱۹۹۷ شرق آسیا به‌مثابه نقطه عطفی در سیاست خارجی پکن در نظر گرفته می‌شود.

۱.۲.۲.۴. تحول تعامل‌گرا در سیاست خارجی چین

رهبران حزب کمونیست پس از مائو با اتخاذ رهیافت کمتر مواجهه‌جویانه در برخورد با امور جهانی و منطقه‌ای، به اصلاح سیاست خارجی چین پرداختند (Nye, 2006: 61). در دهه ۱۹۸۰، چین شروع به انطباق روابط خارجی خود با الزامات محیط بین‌المللی کرد و با درس‌آموزی از سیاست خارجی دوران مائو و تجربه کمونیسم بین‌الملل به تغییر اصول سیاست خارجی برای تعیین‌بخشی به یک نظم بین‌المللی جدید روی آورد (Ding, 2006: 168). مفهوم نوین چین از نظم بین‌المللی شامل اصولی می‌باشد که عبارتند از حق هر دولت برای انتخاب نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و مسیر توسعه خود؛ عدم مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی دیگران؛ احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی؛ حل‌وفصل مناقشات بین‌المللی از طریق گفتگوهای مسالمت‌آمیز و بر مبنای عادلانه؛ حقوق مساوی دولت‌ها برای مشارکت در امور جهانی و احتراز از سیاست قدرت و هژمونی‌گرایی؛ اصلاح نظم اقتصادی بین‌المللی موجود و دراندازی نظم اقتصادی بین‌المللی نوین مبتنی بر منافع عادلانه، متقابل و برابر؛ نقش‌آفرینی

¹ minben zhuyi

سازمان ملل در تأسیس نظم بین‌المللی جدید (Ding, 2006: 168).

چین بر اساس این اصول توانست به موفقیت‌هایی دست یابد و در ایجاد یک محیط بین‌المللی مطلوب‌تر برای ساختار اقتصاد بین‌الملل و پیشبرد سیاست‌های اقتصادی لیبرال‌تر موفق گردد. موقعیت بین‌المللی چین در قرن ۲۱ توسعه بیشتری را نیز تجربه کرده است. این کشور رهیافت منعطف‌تری در روابط دوجانبه اتخاذ کرده، خود را در سازمان‌های بین‌المللی بیشتر درگیر ساخته، و رویکرد مسئولانه‌تری در برابر مسائل امنیتی پیشه ساخته است. «تغییرات سیاست خارجی بیانگر تلاش رهبران چین برای بازسازی تصویر ملی و پیشبرد منافع اقتصادی و امنیتی می‌باشد» (Ding, 2006: 168). با وجود این، در شرایط موجود که امریکا اختلافات تجاری با چین را تا آستانه نزاع و چالش تصاعد بخشیده، تئوری تهدید چین بار دیگر جلب توجه کرده و می‌تواند زمینه‌ساز ائتلاف‌سازی ضدچینی در منطقه شود. ترامپ چین را متهم می‌سازد که با کاهش مصنوعی ارزش یوان بر قدرت رقابت‌پذیری اقتصادی خود در معامله با آمریکا به‌طور غیرواقعی افزوده است. از این‌رو، او نیز بر سازوکار حمایت‌گری اقتصادی در برابر حجم عظیم مبادلات تجاری چین پای می‌فشرد. محدودسازی دامنه مانور تجاری چین با دستمایه تهدیدزایی اقتصادی این کشور، مستلزم توانایی پکن در اقناع سایر بازیگران به‌ویژه در آسیای شرقی به متقابل بودن منافع ناشی از روابط تجاری خارجی با این کشور می‌باشد. نیل به این هدف جز از طریق به‌کارگیری ابزارهای نرم‌افزاری دیپلماتیک جهت هدایت ادراک نخبگان سیاسی منطقه ممکن نمی‌گردد.

۲.۲.۲.۴. صعود مسالمت‌آمیز و توسعه مسالمت‌آمیز

مقامات چینی با آگاهی از این واقعیت که جهان نگران صعود چین و پیامدهای آن است، روایت‌هایی ارائه می‌کنند تا تصویرگر چین به‌مثابه یک کشور صلح‌طلب باشند. اولین روایت، طرح «مفهوم نوین امنیت» در ۱۹۹۷ شامل «اعتماد و منافع متقابل، برابری، وابستگی متقابل، امنیت همکاری‌آمیز و هنجارهای بین‌المللی» است (Ding, 2006: 838). روایت دوم در ۲۰۰۳ سیاست پکن را «صعود مسالمت‌آمیز» اعلام کرد و حامل این پیام است که رشد اقتصادی چین به همراه توان سیاسی و نظامی‌اش، نه‌تنها پیش‌برنده تجارت بین‌الملل خواهد بود، بلکه بر امنیت جهانی تأثیر مثبت خواهد داشت (Elizabeth Economy, 2005). تئوری صعود مسالمت‌آمیز که بازتاب نیات حکومت چین برای اقناع همسایگان نسبت به موقعیت جهانی خود است، بر چهار استدلال پایه‌گذاری شده که عبارتند از بهبود شرایط اقتصادی در داخل؛ استراتژی

توسعه‌ای مبتنی بر افزایش مشارکت در جامعه بین‌المللی؛ توسعه مستقل بدون آسیب‌رسانی به دیگران؛ ماکول‌سازی رشد اقتصادی به حمایت از توسعه و ثبات در آسیا (Nam, 2008: 467). از نظر برخی محققان چینی، پیامد تئوری صعود مسالمت‌آمیز در عمل دگرذیسی سیاست خارجی چین به سه طریق است: دیپلماسی همسایه‌محور به‌جای دیپلماسی امریکامحور؛ تمرکز بر اهداف دیپلماتیک برای احراز نقش رهبری جهانی به‌جای دستیابی صرف به یک جایگاه قابل قبول در جامعه بین‌المللی؛ و انتقال از توسعه اقتصادی متمرکز بر استراتژی دیپلماتیک به توسعه اقتصادی متمرکز بر افزایش قدرت فراگیر ملی. از آوریل ۲۰۰۴ مفهوم صعود مسالمت‌آمیز جای خود را به مفهوم توسعه مسالمت‌آمیز داد. طبق کتاب سفید ۲۰۰۵، «توسعه مسالمت‌آمیز» امری اجتناب‌ناپذیر برای نوسازی و توسعه چین است و پکن بر توانایی‌ها و نوآوری‌های خود برای نیل به این نوع توسعه متکی است و ضمن اعلام سازگاری با جهانی‌شدن، اطمینان می‌دهد که چین به اصول صلح و توسعه پایبند است (Nam, 2008: 467-8).

مقایسه دو تئوری «صعود مسالمت‌آمیز» و «توسعه مسالمت‌آمیز» بیانگر تفاوت‌های کمی میان ماهیت و محتوای آنهاست. توسعه مسالمت‌آمیز به‌جز عبارت جدید «جهان هماهنگ» در واقع بازمفهوم‌سازی تئوری صعود مسالمت‌آمیز است. این تغییر ترمینولوژی بیانگر آن است که چین نمی‌خواهد به جهان نشان دهد که در حال صعود است، زیرا صعود بازتاب‌دهنده انتقال قدرت است نه توسعه (Nam, 2008: 468).

۳.۲.۲.۴. استراتژی برد-برد

نگرانی‌های تجاری و مالی کشورهای صنعتی به‌ویژه اعضای آسه‌آن از «تهدید چین» در دهه ۱۹۹۰ در هراس آنها از رشد اقتصادی چین ریشه داشت. تأکید پکن بر استراتژی «برد-برد» به‌ویژه بعد از بحران مالی ۱۹۹۷ و اقدامات متعاقب آن نه‌تنها به کاهش نگرانی‌های اقتصادی این کشورها کمک کرد، بلکه آنها را به هم‌نوایی بیشتر با اقتصاد در حال رشد چین سوق داد، به گونه‌ای که آنها رشد اقتصادی چین را نیروی محرکه توسعه اقتصادی آسیای جنوب‌شرقی پنداشتند (Glosny, 2006: 28). پکن برای از بین بردن نگرانی‌های منطقه‌ای، تجارت دوجانبه با کشورهای آسه‌آن را به میزان چهار برابر از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ افزایش داد (Glosny, 2006: 29-30). اگرچه تجارت دوجانبه چین-آسه‌آن قابل مقایسه با تجارت چین با کشورهای بزرگ‌تر نیست، اما حامل این پیام است که رشد اقتصادی چین نیروی محرکه‌ای برای تمامی کشورهای در حال توسعه است.

۴.۲.۲.۴. سیاست خارجی آسیامحور

طی چند دهه گذشته به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰، رهبران چین براساس نگاه دلجویانه و اعتمادسازانه به کشورهای منطقه، جهت‌گیری خود را به سوی «تبدیل شدن به دوست و شریک برای همسایگان» معطوف ساخته‌اند. آنها دریافتند که مواضع سیاست خارجی‌شان موجب شده تا کشورهای منطقه به ائتلاف ضدچینی بپیوندند و مانعی در برابر توسعه اقتصادی این کشور ایجاد کنند (Glosny, 2006: 22-24). در پی بحران مالی ۱۹۹۷، تصمیم پکن برای کاهش ارزش یوآن و کمک مالی محدود به همسایگان در انتقال حسن‌نیت این کشور موفق بود. نسل‌های سوم و چهارم رهبران پکن به رهیافت چندجانبه در تعقیب اهداف سیاست خارجی نوین روی آورده و تمرکز را بر چندجانبه‌گرایی و تصویرسازی نهاده‌اند. آنها اهداف سیاست خارجی چین را این‌گونه برشمردند: «حفظ یک محیط پیرامونی باثبات برای امنیت ملی و نوسازی اقتصادی؛ بهبود تصویر چین برای کاهش ترس از یک چین تهاجمی و تهدیدگر؛ حفظ حاکمیت سرزمینی و ممانعت از استقلال دوژوره تایوان؛ و افزایش قدرت و نفوذ برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و جهانی» (Glosny, 2006: 26-27).

پکن همواره بر این باور بوده که روابط دوستانه با آسیای جنوب‌شرقی نقش مهمی در دستیابی به سایر اهداف سیاست خارجی چین ایفا می‌کند. همسایگان هراسان از «صعود چین» ممکن است به اتخاذ استراتژی موازنه‌سازی در برابر پکن با اتکاء به سیاست امریکامحور روی آورند و این توسعه اقتصادی چین را به خطر می‌اندازد. بنابراین، حسن‌همجواری به ثبات محیط امنیتی پیرامون چین کمک کرده و اجازه خواهد داد که پکن بر توسعه اقتصادی خود در «دوران فرصت استراتژیک» تمرکز یابد (Glosny, 2006: 26-27). در نتیجه این روند، چین مسیر صعود را با نرم‌افزارگرایی طی می‌کند تا به قدرتی جهانی تبدیل شود (Gill, 2006: 21).

البته در شرایط موجود نمی‌توان به راحتی نتیجه گرفت که چین خود را به‌منزله یک همسایه خوب به اثبات رسانده، اما براساس نقش‌های اخیر این کشور در فرایند صلح و ترقی می‌توان گفت که چین یک همسایه بهتر شده است. «سیاست فعال چین برای کاهش ترس منطقه‌ای از چین قوی‌تر، این کشورها را خوش‌بین‌تر و امیدوارتر ساخته که چین قدرتمندتر نیرویی برای صلح، ثبات و ترقی در کوتاه‌مدت تا میان‌مدت خواهد بود (Glosny, 2006: 25-27). باوجوداین، کشورهای منطقه هنوز هم نگرانند که در بلندمدت یک چین قوی‌تر ممکن است به‌دنبال هژمونی منطقه‌ای باشد.

۵.۲.۲.۴. ظهور به‌عنوان یک سهام‌دار مسئول

الف) همراهی با هنجارهای بین‌المللی

مشارکت چین در سازمان‌های بین‌المللی، موافقتنامه‌های بین‌المللی عدم اشاعه و مأموریت‌های سازمان ملل بازتاب‌دهنده نقش آن به‌عنوان یک قدرت بزرگ مسئول در امور بین‌المللی است. پکن همچنین نقش میانجی مسئول را در مناقشات (همانند میانجی‌گری در اختلافات میان کامبوج و تایلند در اوایل ۲۰۰۳ و سوق دادن پیونگیانگ به‌سوی مذاکرات شش‌جانبه) ایفا کرده است (Nye, 2005). در مورد آخر، حتی بعد از خروج کره‌شمالی از مذاکرات و انجام آزمایش سلاح هسته‌ای، چین با قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت سازمان ملل همراهی نشان داد (International Crisis Group, 2006). در این روندها چین جایگاه و اعتبار مورد انتظار را در میان سایر طرف‌ها به‌دست آورد.

ب) چندجانبه‌گرایی

در دهه ۱۹۹۰ پکن براساس «مفهوم امنیت نوین» به اعتمادسازی متقابل منطقه‌ای و بینا-منطقه‌ای از طریق نهادهای چندجانبه روی آورد. «معاهده مودت و همکاری» چین با اعضای آسه‌آن؛ امضای موافقتنامه‌های همکاری دوجانبه با کشورهای آسیایی از جمله موافقتنامه منطقه‌ای از سلاح هسته‌ای آسیای جنوب‌شرقی؛ تنظیم قانون رفتاری دریای چین جنوبی (Saunde- (2006) شرکت در اجلاس سران شرق آسیا برای مجمع منطقه‌ای آسه‌آن موسوم به ARF¹ و صندوق همکاری آسیا؛ عضویت ناظر در «سازمان دولت‌های قاره آمریکا و بانک توسعه امریکایی» (Saunders, 2006)؛ انعقاد موافقتنامه با جامعه آندین؛ تأسیس «مجمع همکاری چین-آفریقا» در سال ۲۰۰۰ و «برنامه همکاری چین-آفریقا در توسعه اقتصادی و اجتماعی» (Mydans, 2007) نمونه‌هایی از چندجانبه‌گرایی نهادی نوین چین می‌باشند.

۳.۴. منابع اقتصادی

بسیاری از تحلیل‌گران برآنند که منابع قدرت نرم را نمی‌توان به فرهنگ و سیاست فروکاست، چراکه توانمندی اقتصادی، ارائه مدل موفق توسعه اقتصادی و الگوی منفعت‌آمیز از روابط اقتصادی خارجی بر پایه اصل منافع متقابل می‌توانند در بسط قدرت نرم یک کشور و توان هنجارسازی فراملی آن بسیار تأثیرگذار باشند. بنابراین، می‌توان اقتصاد در حال صعود چین را منبع جذابیت آن به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه تلقی کرد.

¹ ASEAN Regional Forum

ابتکار عمل‌های پکن در ارائه الگویی متمایز از توسعه اقتصادی و ارتقای شاخص‌های اقتصادی مختلف چین همگی بر دستاوردهای استراتژی توسعه اقتصادی و جذابیت‌های توسعه‌گرایانه آن دلالت دارند. اجماع پکن بر الگویی از توسعه اشارت داد که دستیابی به سطوح بالای رشد و توسعه اقتصادی را بدون دگرگون‌سازی حکومت اقتدارگرای کمونیستی ممکن می‌سازد. این بدان معناست که چین توانسته در چارچوب یک حکومت اقتدارگرا از طریق ملی‌سازی موضوع توسعه و نوسازی، به اصلاحات روی آورد و به ثبات‌سازی سیاسی و اقتصادی نائل آید (Ramo, 2004: 3-5). نکته جالب‌توجه برای نخبگان اقتدارگرا در کشورهای در حال توسعه آن است که در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی نیز قابل‌تصور است و بدین ترتیب پایه‌های اقتدار سیاسی می‌تواند استحکام خود را حفظ نماید. دلیل اصلی اقبال کشورهای در حال توسعه آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین به اجماع پکن و مدل توسعه چینی را باید در این ویژگی متمایز در مقایسه با اجماع واشنگتن جستجو کرد (Ellis, 2013: 40).

به‌علاوه، چین با توجه به سهم عظیم خود در تجارت و سرمایه‌گذاری جهان به بسط روابط اقتصادی فراملی روی آورده است. «ابتکار کمربند و راه» در این راستا با هدف کلان شکل‌دهی به یک «زنجیره ارزش جهانی چین‌محور» که از ماهیت اقتصادی برخوردار است، دارای انگیزه‌ها و اهداف سیاسی، استراتژیک نیز می‌باشد و در صورت راه‌اندازی به یکی از مهمترین منابع قدرت اقتصادی نرم‌افزاری چین تبدیل می‌شود. همچنین، پکن طی یک دهه گذشته الگوی «مشارکت راهبردی» را با هدف همکاری‌های راهبردی با ثبات و بلندمدت با کشورها و نهادهای بین‌المللی ایجاد کرده است. بر مبنای آمارها، چین تاکنون با ۱۱۰ کشور و نهاد بین‌المللی موافقتنامه «مشارکت راهبردی» امضا کرده است. مدل مشارکت راهبردی چین مبتنی بر عناصر اقتصادی است و نه عناصر سیاسی - نظامی و این نشان می‌دهد که چین بیشتر قدرتی ژئواکونومیک است تا ژئوپلیتیک.

پشتوانه و ابتکار عمل‌های اقتصادی چین به ادراک جهانی از این کشور به‌عنوان یک قدرت در حال صعود و در حال رشد مداوم که حامل فرصت‌های باارزشی برای کشورهای در حال توسعه است، شکل می‌دهد. بدین‌سان، قدرت تجاری و سرمایه‌ای چین از مهمترین جاذبه‌های آن بوده و به یکی از منابع قدرت نرم این کشور بدل شده است. جذابیت بیشتر تجارت با چین و سرمایه‌چینی برای کشورهای در حال توسعه از آن‌روست که پکن در تبادلات اقتصادی برای آنها هیچ‌گونه پیش‌شرطی مانند انجام اصلاحات ساختاری و یا مقررات زیست‌محیطی نمی‌-

گذارد^۱ و درمقابل، با تکیه بر دیپلماسی فعال، بر اصولی مانند حاکمیت دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، و حسن همجواری پای می‌فشرد که برای نخبگان اقتدارگرای کشورهای در حال توسعه جذابیت بالایی دارد.

۵. ابزارها و سازوکارهای توسعه قدرت نرم چین

۱.۵. نهادهای کنفوسیوسی

وزارت آموزش چین در راستای اشاعه زبان و منابع فرهنگی چین اقدام به تأسیس بیش از ۴۰۰ نهاد کنفوسیوسی در سراسر جهان کرده است (UCLA, 2015). ۱۴۹ نهاد در اروپا، ۱۴۴ نهاد در آمریکا، ۹۵ نهاد در آسیا، ۳۸ نهاد در آفریقا و ۱۷ نهاد در اقیانوسیه قرار دارند که مأموریت آنها «گسترش زبان و فرهنگ چینی و حمایت از آموزش زبان چینی» است. این نهادهای کنفوسیوسی سه هدف «آموزش زبان چینی، افزایش مبادلات فرهنگی، و تسهیل فعالیت تجاری» (Office of Chinese Language Council International, 2015) و در نهایت ترویج فرهنگ چینی را دنبال می‌کنند. نهادهای کنفوسیوسی به‌مرور به ابزار اصلی توسعه قدرت نرم چین و عاملی برای گسترش نفوذ آن در جهان تبدیل شده‌اند.

۲.۵. مبادلات دانشجویی

چینی‌ها برای حمایت از مبادلات فرهنگی و آموزشی به جذب دانشجویان خارجی روی آورده و بورسیه‌هایی را به آنها تخصیص داده‌اند. ۱۴۰.۰۰۰ دانشجوی خارجی در سال ۲۰۰۶ در چین تحصیل می‌کردند که از این میان ۷۵٪ از شرق آسیا بودند (Wuthnow, 2008: 1۳). آنچه دانشجویان خارجی را جذب دانشگاه‌های چین می‌نماید، آموزش بهتر و ارزان‌تر، جاذبه‌های فرهنگی و وجود فرصت‌های شغلی و کسب‌وکار بهتر است (Huang, 2006: 26). تعداد دانشجویان خارجی در چین در سال‌های اولیه قرن ۲۱، ۳ برابر شد و از ۳۶.۰۰۰ به ۱۱۰.۰۰۰ نفر رسید (Nye, 2005) که از آن میان ۳۵٪ دانشجویان در رشته‌های فرهنگی تحصیل می‌کنند (Gill, 2006: 18). این ارقام افزایش چشمگیری را در سال‌های اخیر نشان می‌دهند. چین در فرایند همکاری‌های آموزشی با ۱۸۸ کشور و منطقه در جهان، در سال تحصیلی ۲۰۱۶ بیش از ۴۴۳.۰۰۰ دانشجوی خارجی را جذب تحصیل در دانشگاه‌های خود کرده است

^۱ - شایان ذکر است که سرمایه‌گذاری چین در کشورهای در حال توسعه مشروط به پذیرش اصل «چین واحد» از سوی کشور سرمایه‌پذیر است و این به معنای الزام کشور سرمایه‌پذیر به قطع روابط با تایوان و اعلام موضع خود به شناسایی تایوان به‌عنوان بخشی از حاکمیت سرزمینی چین است.

در دانشگاه‌های کشورهای توسعه‌یافته تحصیل می‌کنند و «اولین یا دومین رتبه را در تعداد دانشجویان خارجی در ژاپن، ایالات متحده، انگلستان، استرالیا و کانادا دارند». این به معنای رشد حضور چین در میان نخبگان فکری و اجتماعی جهان و جایگاه عالی آن در نظام بین‌الملل است (Hunter, 2009: 385).

۳.۵. رسانه‌ها و مطبوعات

پکن طرح‌هایی را با صرف میلیاردها دلار برای رقابت با رسانه‌های غربی کلید زده است. تخصیص ۸.۹ میلیارد دلار برای تبلیغات خارجی از طریق راه‌اندازی کانال خبری ۲۴ ساعته شینهوا همانند الجزیره (Nye, 2012)، پخش اخبار به زبان انگلیسی (Hunter, 2009: 386)، پخش برنامه تلویزیونی در ۱۴۰ کشور و پخش برنامه رایویی به ۶۵ زبان و سرمایه‌گذاری ۲۵۰.۰۰۰ دلاری برای تبلیغات در کانال‌های مهم بین‌المللی (Gunia, 2019)، انتشار نسخه‌های بین‌المللی روزنامه‌های بزرگ چینی، توسعه تلویزیون‌های ماهواره‌ای از قبیل سی.سی.تی. وی نمونه‌هایی در این زمینه هستند. با این وجود، کنترل شدید دولت بر رسانه‌ها موجب شده تا چین نتواند بر مخاطبان بین‌المللی که عادت به استفاده از رسانه‌های لیبرال دارند، نفوذ و تأثیر چندانی بگذارد (Aoyama, 2004). براساس گزارش شاخص آزادی مطبوعات جهان در سال ۲۰۱۸ رتبه چین، ۱۷۶ از ۱۸۰ کشور جهان برآورد شده است (Gunia, 2019).

۴.۵. کمک‌های مالی و اقتصادی

اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی یکی از عمده‌ترین ابزارهای چین برای نفوذ در کشور-های در حال توسعه است. جذابیت کمک‌های چین از جمله کمک‌های توسعه‌ای که بدون پیش شرط ارائه می‌شود، به گسترش نفوذ پکن در این مناطق می‌انجامد. برنامه کمک‌های خارجی چین موضوع اصلاحات تدریجی است، به گونه‌ای که این کشور از اواخر ۲۰۱۵ به نهادینه‌سازی مدیریت کمک‌های خارجی روی آورد و در سال ۲۰۱۸ آژانس همکاری توسعه‌ای بین‌المللی چین را تأسیس کرد. دولت چین دو سند رسمی «کتاب سفید درباره کمک‌های خارجی» در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴ منتشر کرد که متضمن «دیپلماسی وام‌دهی» است. در همین راستا، بودجه کمک‌های خارجی چین نرخ رشد سالیانه حدود ۱۴ درصدی را در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۵ تجربه کرد (Cheng, 2019).

۵.۵. بهره‌گیری از ظرفیت دیاسپورای چینی

پکن تلاش می‌کند از دیاسپورای چینی برای سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی به چین بهره‌برد و آنها را به سرمایه‌گذاری در سرزمین مادری فراخواند. در همین راستا، پکن قوانینی را تصویب کرد که به دیاسپورای چینی نسبت به سایر سرمایه‌گذاران خارجی عنایت خاصی داشت و بیش از پنجاه منطقه صنعتی خاص را برای بازگشت چینی‌ها ایجاد کرد. اکنون دولت به چینی‌های خارج از کشور نه تنها به‌عنوان منابع سرمایه‌گذاری و تکنولوژی، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای گسترش قدرت نرم خود می‌نگرد. دیاسپورای چینی روابط چین و جهان در حال توسعه را تقویت کرده و در سراسر دنیا سکوی مناسبی برای ارتقای فرهنگ چینی است (الوند، ۱۳۹۳: ۱۳).

نتیجه‌گیری

چینی‌ها با اتکاء به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های کشورشان در حوزه‌های مختلف به قدرت نرم «خصلتی چینی» بخشیده‌اند. آنها به قوت و غنای سابقه تاریخی و فرهنگی چین به خوبی واقفند، اما در عین حال می‌دانند که رقیبی سرسخت نیز در این زمینه دارند که آنها را وارد معرکه رقابت قدرت‌سازی نرم‌افزاری می‌کند. این رقیب، داعیه‌های جهان‌شمول فرهنگی غرب است که در برابر رویکرد نسبت‌گرای فرهنگی چین قرار می‌گیرد. با توجه به این محدودیت‌ها مقامات چینی به «مزیت نسبی» کشور خود تکیه کرده‌اند که چیزی جز «قدرت اقتصادی-شان» نمی‌باشد. علاوه بر این، آنها سعی کرده‌اند با تئوریزه‌سازی دکترین «صعود مسالمت-آمیز» و «توسعه مسالمت‌آمیز» بر جاذبه‌های سیاسی خود نزد جهانیان بیفزایند. بر مبنای این ظرفیت‌ها پکن دست به ابزارسازی قدرت نرم نیز زده تا از رهگذر آن به قدرت‌افکنی نرم‌افزاری نائل آید.

مهمترین انگیزه نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی چین، انگیزه‌های اقتصادی است، چراکه قدرت‌یابی اقتصادی آن با ادراک مبتنی بر ترس در میان سایر بازیگران جهانی و منطقه‌ای توأم گشته و از این‌رو، اثبات نیت و مقاصد صلح‌جویانه به دکترین اصلی سیاست خارجی پکن تبدیل شده است. منابع و ابزارهای قدرت نرم به اثبات ماهیت مسالمت‌آمیز صعود و توسعه اقتصادی چین کمک می‌کند. تحت تأثیر انگیزه‌های اقتصادی، قدرت نرم و صعود مسالمت‌آمیز به راهبردهای جبرانی هم‌نشین در سیاست خارجی چین تبدیل شده‌اند و این ضرورت، به نوع جدیدی از «قدرت نرم اقتصادی» در سیاست خارجی پکن تعین بخشیده است.

- مرضیه‌السادات الوند، ابومحمد عسگرخانی (۱۳۹۳)، **کارویژه‌های قدرت نرم در سیاست خارجی چین**، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال سوم، شماره ۱، پاییز و زمستان

English Resources

Book

- Ding, Sheng (2006), **Soft Power and The Rise of China: An Assessment of China's Soft Power in Its Modernization Process**, PhD diss., Rutgers, the State University of New Jersey
- Glaser, Bonnie S., and Melissa E. Murphy (2009), **Soft Power with Chinese Characteristics: The Ongoing Debate**, In: Chinese Soft Power and Its Implications for the United States: Competition and Cooperation in the Developing World, A Report of the CSIS Smart Power Initiative, edited by Carola McGiffert, Washington, DC: Center for Strategic and International Studies
- Ipsos-Reid (2005), **A Public Opinion Survey of Canadians and Americans About China** (poll prepared for the Woodrow Wilson Center for Scholars and Canada Institute on North American Issues) (Washington DC: Ipsos-Reid)
- Kagan, Robert (2005), **The Illusion of Managing' China**, Washington Post, May 15
- Keohane, Robert O., (1984), **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton: Princeton University Press

Articles

- Al-Rodhan, Khalid R. (2007), **A Critique of the China Threat Theory: A Systematic Analysis**, Asian Perspective 31, no. 3
- Barna, Naazneen, and Ely Ratner (2006), **China's Illiberal Challenge**, Democracy: A Journal of Ideas, no. 2 (Fall)
- Bernstein, Richard, and Ross Munro (1997), **The Coming Conflict with America**, Foreign Affairs 76, no. 2 (March-April)
- Christensen, Thomas J. (2001), **Posing Problems without Catching Up: China's Rise and Challenges for U.S. Security Policy**, International Security 25, no. 4
- Ellis, R. E. (2013), **Chinese Soft Power in Latin America A Case Study**. *JFQ: Joint Force Quarterly*. 60
- Glosny, Michael (2006), **Heading toward a Win-Win Future? Recent Developments in China's Policy toward Southeast Asia.** Asian Security 2, no. 1
- Huang, Yanzhong, and Sheng Ding (2006), **Dragon's Underbelly: An Analysis of China's Soft Power**, East Asia 23, no. 4
- Hunter, Alan (2009), **Soft Power: China on the Global Stage**, Chinese Journal of International Politics, vol. 2

- International Crisis Group (2006), **China and North Korea: Comrades Forever?** (Asia Report No. 112), Brussels: International Crisis Group, February

Site

- Aoyama, Rumi (2004), **Chinese Diplomacy in the Multimedia Age: Public Diplomacy and Civil Diplomacy**. Tokyo: Waseda University Global Institute for Asian Regional Integration, in: <https://dspace.wul.waseda.ac.jp/>
- Cheng, Cheng (May 21, 2019), **The Logic Behind China's Foreign Aid Agency**, in: <https://carnegieendowment.org>
- D'Hooghe, Ingrid (2007), **The Limits of China's Soft Power in Europe: Beijing's Public Diplomacy Puzzle** (Clingendael Diplomacy Papers No. 25). The Hague: Netherlands Institute of International Relations, 2010. In: <http://www.clingendael.nl>
- Elizabeth, Economy (2005), **China's Rise in Southeast Asia: Implications for Japan and the United States**, Japan Focus, October 6, in: <http://www-japanfocus.org>.
- Gill, Bates, and Yanzhong Huang (2006), **Sources and Limits of Chinese 'Soft Power**, *Survival*, 48 (2), in: <https://www.researchgate.net/>
- Gunia, Amy (March 25 2019), **China's Media Interference Is Going Global**, Report Says, in: <https://time.com>
- Iritani, Evelyn and Maria Dickerson (2002), **People's Republic of Products**, Los Angeles Times, October 20, in: www.latimes.com/business/

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی